

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و نود و سوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش اول (۲)

چون گشاده شد دری، حیران شود
پر بروید بر گمان، پَران شود

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶۸

وقتی که دری توسط دیده‌بان گشوده شده و فضای درون باز شود، انسان حیران می‌گردد که آن دریچه وجود داشته‌است و هشیاری‌اش پر درمی‌آورد و فوراً می‌پرد.

نکته: ما می‌خواهیم با ذهن بفهمیم که از جنس من‌ذهنی نیستیم و این امکان ندارد.

غافلی ناگه به ویران گنج یافت
سوی هر ویران از آن پس می‌شتافت

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶۹

مانند آن شخص غافل و بی‌خبر که در یک ویرانه، گنجی می‌یابد و از آن پس به سوی هر ویرانه‌ای می‌دود به این امید که گنجی پیدا کند.

[تمثیل انسانی که با ویران کردن پارک ذهنی‌اش و انداختن همانیدگی‌ها، گنج زنده شدن به خدا را پیدا می‌کند و می‌فهمد که با به هم زدن الگوهای جامد ذهنی به زندگی زنده خواهد شد.]

تا ز درویشی نیابی تو گُهر
کی گُهر جویی ز درویشی دگر؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۰

تا وقتی که تو از درویشی مانند زندگی یا مولانا، گوهری مانند گنج حضور و مرکز عدم پیدا نکنی، کی برای یافتن گوهر به سراغ دیگر درویشان خواهی رفت؟

نکته: وقتی چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم و آن را تهی و از جنس عدم نگه داریم، خودمان تبدیل به درویشی می‌شویم که به گوهر دسترسی دارد و از درویش دیگری طلب گوهر نخواهیم کرد. به عبارتی هر مرکز عدمی که خالی از همانیدگی است، خودش یک درویش است.

سال‌ها گر ظن دود با پای خویش
نگذرد ز اشکاف بینی‌های خویش

– مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۱

اگر فکر و گمان انسان سال‌ها با پای من ذهنی بدود، تنها نوک دماغش یعنی ذهن را می‌بیند نه چیز دیگر را، و از شکاف بینی خود جلوتر نمی‌رود. [به عبارت دیگر انسانی که چیزهای ذهنی را به مرکزش بیاورد و فضاگشایی نکند، نمی‌تواند ورای ذهن را که زنده شدن به زندگی است ببیند.]

تا به بینی نآیدت از غیب بو
غیر بینی هیچ می بینی؟ بگو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۲

تا فضا را باز نکنی و از عالم غیب بوی زندگی به بینیِ عدمت نرسد، غیر از این بینی ظاهری که فقط بوهای
جسمی را استشمام می کند، آیا چیز دیگری می بینی؟

[پس اگر فضا را باز نکنی زندانی ذهنت باقی خواهی ماند.]

آن که او را چشمِ دل شد دیدبان
دید خواهد چشمِ او عینُ العیان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۰۵

اما کسی که چشمِ دلش بینا به نور زندگی باشد و دیده‌بان شود یعنی با نور عدم و فضای گشوده‌شده نگاه کند، نه فقط زنده به زندگی بلکه عینِ زندگی‌ست و خداوند را در همه چیز آشکارا می‌بیند.

نکته ۱: ادعای خوب زندگی کردن و برخورداری از امکانات، نشان‌دهنده تجربه ذهنی ماست، اما این زندگی عینی نیست و به عین زندگی زنده نیستیم. تنها زمانی زندگی را نه در ذهن که به شکل «عین العیان» تجربه می‌کنیم، که فضا را باز کنیم و مرکزمان از جنس جسم نباشد.

نکته ۲: باید همیشه یادمان باشد که به الگوهای ذهنی، عاداتی بیمارگونه داریم و حتی در هنگام کار روی خود، با ذهنمان دنبال چاره می‌گردیم. علاوه بر این مانند شیطان اشتباه خود را نمی‌بینیم و قبول نداریم که خطا داریم. هر زمان به عمق این موضوع پی‌ببریم و ستم کردن به خود را بپذیریم، آماده‌ایم که افسون زندگی با «قضا و کُنْ فَکَانَ» او کارها را درست کند.

ز آن همه کارِ تو بی نور است و زشت
که تو دوری، دور از نورِ سرشت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۳۲

[مولانا خطاب به انسان می گوید] به این دلیل فکرها و کارهای تو در بیرون بی نور و زشت و بی برکت است و به درد ختم می شود که از ذات اصلی و نورِ سرشتت که نور عدم و نور خداست دور شده ای و هشیاری جسمی داری.

نکته: تا زمانی که هشیاری جسمی و من ذهنی در ما کار می کند، کارهایمان ناقص و معیوب بوده و منجر به درد خواهد شد.

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد
دیو بانگت برزند اندر نهاد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

اگر تو تصمیم بگیری که فضاگشایی کنی و با تمام توان به عشق زنده شده و به وحدت مجدد با خدا بررسی،
در این صورت من ذهنی خودت و دیگران، با تقویت بانگ شیطان در درونت، سروصدا راه می اندازند و تو را
وسوسه کرده، از ادامه کار به شکل های مختلف باز می دارند.

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی
که اسیر رنج و درویشی شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷
-غوی: گمراه

[من ذهنی که از جنس شیطان است از درون ما بانگ می زند و سروصدا راه می اندازد] که ای گمراه، به سوی
فضاگشایی و زندگی نرو، و بترس و اندیشه کن، چرا که اگر بر حسب آن چه ذهن نشان می دهد نبینی، بیچاره و
فقیر و بینوا خواهی شد.

بینوا گردی، ز یاران و ابری
خوار گردی و پشیمانی خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست می‌شوی و از دوستانت که من‌ذهنی دارند جدا می‌گردی؛ در نتیجه خوار و ذلیل شده، دچار پشیمانی می‌شوی.

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین
واگریزی در ضلالت از یقین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹
-ضلالت: گمراهی، گم‌گشتگی، انحراف از مسیر درست

ای طالب، تو از ترس فریاد آن دیو لعنت‌شده که از فضای گشوده‌شده طرد شده‌است و به وسیله من ذهنی خودت
و من‌های ذهنی اطراف به گوشت فریاد می‌زند، از فضای گشوده‌شده و مرکز عدم می‌گریزی و به گمراهی و
تاریکی من‌ذهنی پناه می‌بری.

نکته: از مهم‌ترین چیزهایی که دیو از طریق آن در زندگی معنوی ما دخالت می‌کند این است که برحسب خواسته‌های من‌ذهنی‌مان دیگران را بدهکار کرده و در معرض قانون جبران قرار می‌دهیم و می‌خواهیم آن‌ها به ما کمک کنند تا همانیدگی‌هایمان را زیاد کنیم. حال به محض این که با دلایل ذهنی شخصی را بدهکار کرده و خودمان را طلبکار بدانیم، در این صورت رنجش به وجود می‌آید و این رنجش پایه‌ی ایجاد کدورت، مانع‌سازی و دشمن‌سازی در مرکز ما شده، ما را از حرکت باز می‌دارد و فلج می‌کند. پس باید توقعات خود را از انسان‌ها و وضعیت‌ها صفر کنیم تا دیو کار ما را خراب نکند.

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چون که جمال این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

[مولانا می گوید] چرا باید انسانی که عاشقِ دلبرِ من یعنی عاشقِ خداوند است، شرم و حیاِ ذهنی داشته، برحسب الگوها و باورهای کهنه عمل کند و با همان باورها قصد زنده شدن به خداوند را داشته باشد، و همواره خود را برای رسیدن بدین مقصود حقیر بشمارد؟ اگر خداوند بی چون و چگونه است، پس چرا انسان که امتداد او و از جنس اوست برای رسیدن به او و وفا به اوست، دنبال رسم و رسوم کهنه ذهنی است؟

نکته ۱: شرم و حیای انسانی که به زندگی زنده می‌شود، از خودِ زندگی می‌آید، ولی شرم و حیای من‌ذهنی در واقع بی‌حیایی و بی‌شرمی است.

نکته ۲: ما نباید بر حسب الگوهای حقیر ذهنی فکر کنیم که نمی‌توانیم به خداوند زنده شویم، بلکه باید «من» خود را صفر کنیم.

لذتِ بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نامِ او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بود؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

فضاگشایی و وحدت با خداوند لذت بی‌کرانه‌ای است که عشق نام دارد و هر کس به نسبت فضای گشوده‌شده درون و مرکز عدم از آن بهره‌مند می‌شود. ولی انسان در من‌ذهنی زندگی را به فرمول درآورده، مطابق الگوهای خاصی عمل می‌کند و همواره در حال ناله و شکایت است و با آن‌چه «قضا و کُن فکان» این لحظه تعیین می‌کند، سر‌جنگ و ناسازگاری دارد؛ در نتیجه به جای تسلیم و فضاگشایی و استفاده از «قضا و کُن فکان» و صنع خداوند منقبض شده، فضا را می‌بندد و به جفا تن می‌دهد و از شادی بی‌سبب زندگی محروم می‌ماند. وگرنه چرا زندگی باید جفا کند؟!

نکته ۱: اگر بدون فضاگشایی و بدون استفاده از خرد کل در الگوها و توهمات من‌ذهنی زندگی کنیم، بی‌ادبیم و سرنگون خواهیم شد.

نکته ۲: با زندگی کردن مطابق الگوهای جامد ذهنی متوجه نخواهیم شد که خداوند «رحمت اندر رحمت»، حمایت، کمک و مهر مطلق است و این ما هستیم که همهٔ بلاها را سر خودمان می‌آوریم.

نکته ۳: با زندگی در زمان مجازی، نگفتن «لأحبُّ الأفلین» و وفا نکردن به آلت که مهم‌ترین وظیفه ماست، زندانی ذهن و عملهٔ شیطان می‌شویم. راه نجات ما کمک گرفتن از عارفانی مثل مولانا است.

نکته ۴: شکایت ما یعنی امتحان کردن خدا، یعنی خدا باید با رها کردن خرد کل، فقط مطابق من ذهنی، پندار کمال، ناموس و نیازهای روان‌شناختی ما عمل کرده و اشتباهات ما را درست تلقی کند! درحالی که این خداست که ما را امتحان می‌کند ببیند خودمان را با خرد کل مطابقت می‌دهیم یا شکایت می‌کنیم؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش دوم (۱)
تیترا

«قصه مری کردنِ رومیان و چینیان در علمِ نقاشی و صورتگری»

چینیان گفتند: ما نقاش تر
رومیان گفتند: ما را گر و فر

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۷

چینیان یا همان من‌های ذهنی که علاقه به تصویرسازی دارند، چیزهای ذهنی را به مرکزشان می‌آورند و برحسب آن‌ها می‌بینند و فکر، نقش و الگو تولید می‌کنند گفتند: «ما در نقاشی مهارت بیشتری داریم.» در نقطهٔ مقابل، رومیان یا همان کسانی که با فضاگشایی مرکزشان را صیقل می‌کنند و همانیدگی‌ها را می‌اندازند گفتند: «ما شکوه و جلال زندگی را می‌خواهیم یعنی می‌خواهیم به خداوند زنده شویم.»

گفت سلطان: امتحان خواهم در این
کز شماها کیست در دعوی گزین؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۸

سلطان یعنی خداوند گفت: «در این خصوص باید امتحان کنم تا بینم کدامیک از شما در این ادعا، برگزیده و برتر است؛ یعنی چه کسی موفق خواهد شد و سعی چه کسی به نتیجه خواهد رسید. آیا من‌های ذهنی موفق می‌شوند یا انسان‌های فضاگشا؟

[به بیانی هر چقدر که چینیان موفق‌تر شوند من‌ذهنی بزرگ‌تری می‌سازند، و موفقیت رومیان نیز سبب گشودن فضای درونشان می‌شود.]

چینیان و رومیان بحث آمدند
رومیان از بحث در مکث آمدند

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۹

نقاشان چینی و رومی بر سر این ادعا بحث‌ها می‌کردند، ولی رومیان دیگر به گفت‌وگو و مقال ادامه ندادند.

چینیان گفتند: یک خانه به ما
خاصه بسپارید و یک آن شما

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۰

نقاشان چینی گفتند: «یک خانه به ما اختصاص دهید و یک خانه نیز مختص شما باشد.»

[درحقیقت چینیان یا همان من‌های ذهنی به فضای بسته ذهن علاقمند هستند، اما رومیان یا همان انسان‌های
فضاگشا به محدودیت علاقه‌ای ندارند.]

بود دو خانه، مقابل در به در
زان، یکی چینی ستد، رومی دگر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۱

این دو خانه درهایی مقابل هم داشت. از آن دو خانه یکی را چینیان گرفتند و دیگری را رومیان. [یکی از آنها خانه‌ی ذهن بود و دیگری فضای یکتایی. رومیان از فضای یکتایی و بی‌نهایتِ خداوند باخبر بودند، اما چینیان از این فضا بی‌خبر بودند و فقط خانه‌ی محدود ذهن را می‌پسندیدند.]

چینیان صد رنگ از شه خواستند
شه خزینه باز کرد آن تا ستند

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۲

چینیان، انسان‌های من‌ذهنی آن‌چه را که ذهنشان نشان می‌داد، به مرکزشان آورده، از شاه زندگی، صد نوع رنگ یعنی فکرهای همانیده خواستند تا انرژی زنده زندگی را به فکرها تبدیل کنند. بنابراین آن شاه در خزانه‌اش را باز کرد تا چینیان رنگ‌ها را بگیرند و به بیانی هرچه می‌خواهند فکر همانیده بکنند.

هر صبا حی از خزینه، رنگ‌ها
چینیان را راتبه بود از عطا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۳
—راتبه: مستمری و وظیفه

هر صبح و هر لحظه از بخشش‌ها و عطا‌های شاه زندگی، مقداری رنگ یا فکرهای گوناگون به صورت مقرری به نقاشان چینی داده می‌شد تا کارشان را تمام کنند. به عبارتی هیچ محدودیتی برای فکرهای انسان وجود ندارد و او مختار است هرچقدر دوست دارد فکر همانیده کند.

رومیان گفتند: نی لون و نه رنگ
درخور آید کار را، جز دفعِ زنگ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۴

ولی رومیان گفتند ما رنگ یا فکر همانیده نمی خواهیم، بلکه فقط می خواهیم با فضاگشایی همانیدگی ها را شناسایی کرده، زنگِ آن ها را از آینهٔ دلمان پاک کنیم.

نکته: اگر کسی اهل فضاگشایی و زنده شدن به زندگی باشد می فهمد که رنگ، یعنی فکر همانیده به درد نمی خورد.

در فرو بستند و صیقل می زدند
همچو گردون ساده و صافی شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۵

رومیان به آن چه ذهن نشان می داد توجه نکردند، سروصدا راه نینداختند، «آنصتوا» را رعایت کردند، به صنّع زندگی مجهز شدند و با شناسایی همانیدگی‌ها آینه دلشان را صیقلی دادند؛ در نتیجه آسمان درونشان ساده، صاف و شفاف شد و به بی‌نهایت خدا تبدیل گشتند.

نکته: اگر ما «در فرو ببندیم»، در این صورت کاری نداریم که چه کسی چه کاری انجام می‌دهد، چه می‌گوید، ما را تأیید می‌کند یا تکذیب. ما در را می‌بندیم و چون قلمی در دستان خداوند قرار می‌گیریم و تسلیم می‌شویم.

از دوصدرنگی به بی‌رنگی رهی ست
رنگ، چون ابر است و بی‌رنگی مَهِی ست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۶

—دوصدرنگی: دویست رنگ زدن، کنایه از کثراتِ عالم مادّه
—بی‌رنگی: بی‌رنگ بودن

از هزاررنگی یعنی زندگی برحسب فکرهای گوناگون همانیده، به بی‌رنگی و مرکز عدم راهی وجود دارد. رنگ و فکرهای همانیده مانند ابر است که در حجاب و پوشیدگی ست و بی‌رنگی و مرکز عدم مانند ماه که آن را نورانی می‌کند و از نورانی شدن این ابرِ ذهن می‌توان به وجود ماه تابان زندگی پی برد.

هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۷

در ابر فکرهای همانیده هرچه نور و پرتو دیدی، آن را از ستاره، ماه و آفتاب زندگی بدان.

چینیان چون از عمل فارغ شدند
از پی شادی دُهل‌ها می‌زدند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۸

چینیان، انسان‌های من‌ذهنی، بعد از درست کردن مجموعه‌ای از باورهای ذهنی و تحمیل آن باورها به خود و دیگران، شروع به سر و صدا و دُهل زدن کردند و الگوها و همانیدگی‌های خود را تحسین کردند.

شه در آمد دید آنجا نقش‌ها
می‌رُبود آن، عقل را وقتِ لقا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۹

شاه زندگی خداوند آمد و نقش‌ها را مشاهده کرد. نقش‌های چینیان یا انسان‌های من‌ذهنی، آن قدر در نظرشان زیبا و مهم بود که عقل را از سرشان رُبود و به مرکزشان راه یافت، در نتیجه از آمدن خداوند غافل شدند و نتوانستند خداوند را ملاقات کنند.

نکته: برای انسان من‌ذهنی نقش‌های همانیدگی از خداوند زیباتر است.

بعد از آن آمد به سوی رومیان
پرده را برداشت رومی از میان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۰

شاه پس از مشاهده نقاشی چینیان به سراغ رومیان رفت و آنان پرده پندار را کنار زدند.

عکس آن تصویر و آن کردارها
زد بر این صافی شده دیوارها

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۱

دل رومیان در اثر پاک کردن همانیدگی‌ها از مرکزشان صاف گشته و صیقل یافته بود، بنابراین در اثر روشنایی آینه دلشان، هم عکس خداوند و هم عکس تصویرهای ذهنی در آن منعکس شد.

نکته: اگر ما دیوار دلمان را از همانیدگی‌ها پاک گردانیم، در این صورت دلمان ترازو و آینه می‌شود؛ یعنی هم کردارهای ذهنی و هم خداوند را می‌توانیم در آن ببینیم.

هرچه آنجا دید، اینجا به نمود
دیده را از دیده‌خانه می‌ربود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۱

هرچه که پادشاه در آن‌جا نزد چینیان دید، این‌جا در حضور رومیان بهتر نمودار شد؛ این دیدن به قدری مؤثر و زیبا بود که چشم‌های عدم را که به ذهن رفته و فرم گشته بود، از ذهن بیرون می‌کشید.

رومیان آن صوفیان اند ای پدر
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۳

ای پدرم منظور از رومیان همان صوفیانی هستند که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، همانیدگی هایشان را شناسایی می کنند و از مرکزشان می رانند؛ آن ها از کتاب و تکرار چیزهای ذهنی بی نیازند و هنرهای ظاهری ذهنی را یاد نمی گیرند.

لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها
پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۴

اما صوفیان، سینه‌های خود را از همانیدگی‌ها خالی کرده، صیقل زده‌اند و هیچ نیاز روان‌شناختی ندارند؛ آن‌ها از حرص و شهوت چیزها پاک گشته‌اند، خود را با دیگران مقایسه نمی‌کنند، حسادت نمی‌ورزند، از انسان‌ها نمی‌رنجند و کینه به دل نمی‌گیرند.

نکته: هر انسانی که فضا را می‌گشاید و روی خود کار می‌کند صوفی است.

آن صفای آینه، لاشک دل است
کاو نقوش بی عدد را قابل است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۵

آن پاکی و نابی آینه بدون تردید، دل اصلی ما و زنده شدن ما به بی نهایت خداوند است، چراکه در این صورت درون ما که بی نهایت گسترده شده است با صفا می شود و نقش ها و صورت های بی منتهایی را پذیرا می گردد و هیچ مخالفت و ستیزه ای با آن ها نمی کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

